

بسم الله الرحمن الرحيم

روایت سومی که ما فکر می‌کنیم بر این مسئله دلالت دارد نامه امیر المؤمنین (علیه الصلوة و السلام) است به جناب مالک اشتر، وقتی نصب کردند جناب مالک را به عنوان استاندار مصر که معروف است عهد نامه مالک اشتر.

من دوست دارم یک موقعی یک فرصتی شود این عهد نامه را از طریق سند... گرچه بنده حاضر هستم به قول آن بنده خدا که می‌گفت وضو بگیرم، بروم پشت بام و لباس‌ها را در بیاورم و یک لنگی هم ببندم و به این قبه مبارک حضرت معصومه قسم بخورم که این نامه سند نمی‌خواهد، تا این‌جا حاضر است. ولی چه کنیم که بعضی‌ها خیلی مدرسه‌ای، کمتر به محتوا یا حتی زیبایی عبارت نگاه می‌کنند که این کار هر کسی نیست؛ آن هم آن زمان.

لذا یک فرصتی باید پیش بیاید. یک دو سه جلسه‌ای می‌خواهد که ما این نامه را... حالا یا در همین فقه القضاء یا در فقه چهارشنبه‌ها، فقه سیاسی، چون از این نامه در هر دو جا استفاده خواهیم کرد. ولی الآن مطالبه نکنید به عنوان یک اصل موضوعی که این نامه و این عهد نامه دارای سند محکمی است؛

در این نامه من وقتی نگاه می‌کردم حضرت هم عظمت امر قضا را بیان می‌کنند که این جزء بحث ما نیست. هم بحث هدف از دادرسی که آیا فصل خصومت است یا احقاق حق است. دیدید که برخی فقها بیشتر روی فصل خصومت تأکید می‌کنند. اصلاً آقای خوبی همین را مبنا قرار داد برای ردّ تجدید نظر. هم این جهت معلوم می‌شود و هم این جهتی که ما دنبالش هستیم. یعنی جواز تجدید نظر یا عدم. حیف آمد یک تگه‌اش را بیاورم.

لذا با هم نامه را مرور می‌کنیم به قصد همین مطالب. ببینیم حضرت روی داوری و قضاوت سنگینی را روی چه چیزی قرار می‌دهند. یک بحث جهانی هم است. فصل خصومت یا دادرسی عادلانه. چون این‌ها قهراً در بحث‌های قضایی تأثیر دارد. می‌خواهید یک نگاه کنید، با هم می‌خوانیم. «ثم اختر للحکم بین الناس أفضل رعیتک» امام می‌فرمایند: جناب مالک... حالا نگاه کنید مالک استاندار است. به استاندار می‌گویند قاضی را تو تعیین کن. این‌جا است که ممکن است در نصب قاضی بگوییم باید ذیل ولایت امر تفسیر شود. انتخاب کن برای داوری بین مردم. بالاخره آبروی مردم، مال مردم، ناموس مردم، جان مردم را می‌خواهید دست کسی بدهید.

«أفضل رعیتک» افضل کارگزاران تو رعیت یعنی شهروندان هستند دیگر. این‌جا منظور آن کارگزارانی است که با آن‌ها ارتباط دارید. آن کسی که نزد خودت افضل است خیلی عجیب است متعلق هم هست. افضل در دانش، افضل در اخلاق، افضل در اصالت خانوادگی، افضل در سعه صدر. حالا بخشی‌اش را خود حضرت می‌گویند. «ممن لا تضیق به الأمور» امور عرصه را برایش تنگ نکند، آدم ضعیفی نباشد. «و لا تمحکه الخصوم» در مانده‌اش نکند دشمنی‌ها.

حالا این خصوم منظور خصومت اصحاب پرونده است. این است منظور؟ یا خصوم یعنی خودش. اگر گرایشی دارد، خطی دارد یا با کسی دشمنی دارد او را در مانده نکند. این‌که این احتمال را می‌دهم چون بعدش راجع به این‌که حوصله داشته باشد در قضاوت بعد حضرت می‌گویند. «و لا یتمادی فی الزلّة» در لغزش‌ها کشش پیدا نکند به یک طرف. «و لا یحصر من الفیء إلی الحق إذا عرفه» اگر حق را شناخت میل به حق - «فیء» یعنی رجوع - راحت تصمیم بگیرد. تا حق را شناخت بیاید به طرف حق. «و لا تشرف نفسه علی طمع» .

«و لا یکتفی بأدنی فهم دون أقصاه» اکتفا نکند به کمترین فهم. وقتی اقصی فهم ممکن است. ببینید این‌ها می‌رود به طرف تجدید نظر. چون آن‌جا بود که می‌گفتیم عقل‌ها بیشتر به کار می‌افتد، به احتیاط نزدیک‌تر است. اکتفا نکنید به یک فهم سریع. نگوییم که

فلان قاضی چقدر موفق بود، در این ماه صد تا پرونده را رسیدگی کند. معجزه که نمی‌تواند بکند، 24 ساعت را که نمی‌تواند بکند 26 ساعت. از خواب و غذا هم نمی‌شود زد. بزند هم می‌شود خطرناک.

یک موقعی یک آقا به من گفت فلان آقا روزی سه یا چهار ساعت می‌خواهد. بقیه همه‌اش کار می‌کند. از مقامات اجرایی بود. گفتم خیلی بد کاری می‌کند. سه ساعت، چهار ساعت... معمولاً انسان نیاز به شش یا هفت ساعت استراحت دارد. این دو سه ساعتش را می‌زند، آن 20 ساعتش هم به درد نمی‌خورد. این هنر نیست که می‌گویید این آقا خواب ندارد. اصلاً شاید اصلش هم دروغ باشد. خدا نکند بعضی‌ها بخواهند یک نفر را ببرند بالا. این را باید نصیحتش کنند که راحت بخوابد که بقیه‌ای که بیداری مغزت کار کند.

«و لا یکتفی بأدنی فهم دون أقصاه و أوقفهم فی الشبهات» عصای احتیاط دستش باشد. اوقف ناس باشد، ایستاده‌ترین انسان‌ها باشد در وقت شبیه. «و أخذهم بالحجج» بیشتری تلاشش را دنبال شواهد و بگیرد هم، یعنی اگر آمد در دادگاه قبول کند. «و ألقهم تبرماً بمراجعة الخصم» با مراجعه خصم خسته نشود. اگر مشکل اعصاب دارد، بی‌حوصله است، برود یک کار دیگر کند، رانندگی کند. «و أصبرهم علی تکشف الأمور» صابرتین باشد برای کشف واقع. ببینید مدام کشف واقع. تا این‌جا بحث فصل خصومت با سرعت نیست. البته این‌جا هست «و أصرمهم عند اتضاح الحكم» اما برنده‌تر. صارم به شمشیری می‌گویند که می‌برند و می‌رود جلو. وقتی حکم روشن شد دیگر دچار ان شاء الله و ما شاء الله نشود. حالا بگویید صبر کنید من باز فکر کنم! این همین است که باید خصومت طولانی نشود. اطاله دادرسی نشود. چقدر قشنگ!

گویا امام (علیه السلام) آن ترازویی که ما درست کردیم برای فواید تجدید نظر و فواید دفعی بودن قضاوت... دارد دیده می‌شود. «ممن لا یزدهیه إطرء» باز رفتند سراغ صفات نفسانی. طرف را گول نزنند. «إطرء» یعنی تملق. تملق او را به خود بینی نکشد. «و لا یستمیله إغراء» کسی نتواند او را اغراء کند، گولش بزند و بتواند به یک طرف میلش بدهد. البته متأسفانه «و أولئك قلیل» ولی بگرد و پیدا کن. البته اگر نبود تولید کن. این‌ها نکاتی است. حاکمیت چه وظایفی دارد. حاکمیت باید بتواند تولید کند. یعنی ما بگویید نداریم، قحط الرجال است! چرا نداریم؟ بله، با یک سال، دو سال، سه سال، چهار سال تولید نمی‌شود. اما با 30 سال و 40 سال، 50 سال باید تولید شود. این‌قدر باید تولید کرده باشید که بتوانید استفاده کنید و اگر هم تولید کردید بشناسید.

این‌ها مشکلات جامعه ما است که من از کسانی هستم که بیشترین ارتباط با حوزه و دانشگاه دارم. یعنی کسی نمی‌تواند من را متهم کند و بگوید شما از خانه می‌آیید سر درس، از سر درس می‌آیید منزل. بالاخره شما خبر دارید. یکی از موقفیت‌هایی که نظام جمهوری داشته است به نظر من، در این قسمت نمره خوبی می‌گیرد، خیلی جاها ممکن است نمره خوبی نگیرد اما این قسمت خیلی نمره‌ی خوبی می‌گیرد تولید نیرو است. یعنی در این چهل سال به قدری انسان‌های درس خوانده، فاکر، متدین در حوزه و در دانشگاه هر دو، نیروهای خوبی تولید شده است و وجود دارد. منتها متأسفانه مورد شناسی قرار نمی‌گیرد. کمتر استفاده می‌شود. معمولاً در یک لاین خاصی می‌چرخد و جا به جا می‌شود. البته گاهی وقت‌ها هم کسی اضافه می‌شود. این خوب نیست. این باید یک جریان شود محسوس. مثل یک جامعه که لباس‌هایش عوض می‌شود یک دفعه عوض می‌شود. لذا اگر کم است باید تولید شود. تولید هم کافی نیست، شناسایی و بکارگیری.

این‌جا را نگاه کنید «ثم أكثر تعاهد قضائه» جناب مالک به طور نهادینه، زیاد جستجو کن قضایش را. یعنی چه جستجو کن قضایش را؟ یعنی نگاه کن ببین درست است، نیست، واریسی کن. اگر دیدید احیاناً نقصی دارد حکمش را بشکن، نقض کن. خلاف قانون بود نقض کن. این همین است. البته ممکن است آقای خوبی بگوید «تعاهد قضاء» ببین پارتی بازی نکرده است، ببین. این یکی‌اش است، یکی‌اش هم این است که قضاوتش را کنترل کن. اگر احیاناً دیدید خلاف قانون است نقض کن، اگر عجله شده است نقض کن. حتی اگر متخاصمین اختلاف دارند شما بررسی کن برای نقض. در حالی که یادتان باشد آقای خوبی می‌فرمود: حتی آقای قاضی حق ندارد نگاه کند. می‌گفت اصلاً حق ندارد ورود کند به پرونده. حتی خود قاضی برای قضاوت خودش. به نظر ما این روایت رد می‌کند. «و إفسح له» دیگر بعدش حضرت می‌فرمایند: «إفسح له فی البذل ما [یزیح] یزیل علته» یک حقوق مکفی به او بدهد که مشکلش را حل کند؛ مشکل زندگی. سراغ اختلاس و رشوه و این‌ها نرود. البته یک وقت کسی سؤال نکند این کار هم می‌شود. متأسفانه بعضی‌ها طمع‌شان لا ینقطع است. هر چه حقوق هم بالا باشد باز هم او دست بالا کرد. این معلوم است حضرت به عنوان یک بحث‌های اجتماعی می‌گویند که مشکل باید حل شود.

«و تقل معه حاجته إلى الناس» چشمش پیش دست مردم نباشد، لذا می‌دانید که حقوق قاضی را بیت المال باید بدهد، نه متخاصمین، نه بخش خصوصی. «و أعطه» بعد هم فرمودند منزلتی که نزد تو دارد یک منزلتی بهش بدهد که «ما لا یطمع فیہ غیره من خاصتک» اطرافیان، اعضای بیت، اعضای دفتر نتوانند این را از چشم تو بیاندازند. شاید به این معنا باشد که ارتباط مستقیم با خود قاضی داشته باشد، و الا ممکن است افرادی باشند این وسط از حکم قاضی متضرر شوند، تلاش کنند با تشکیل لابی او را از چشم تو بیاندازند. لذا می‌گوید: «یأمن بذلك اغتيال الرجال له عندك» تا خیالش راحت شود که رجال، یعنی درباریان، اطرافیان تو از چشم تو نمی‌اندازند و به او خیانت نمی‌کنند. «فانظر فی ذلك نظراً بلیغاً» خلاصه دقت کن جناب مالک. چون این دین آسان به دست نیامده است که آسان از بین برود. «فإن هذا الدین قد کان أسیراً فی أیدی الأشرار» بیست و چند سال دست اشرار بود، آن‌هایی که اهل خلافت نبودند. «یعمل فیہ بالهوی و تطلب به الدنيا» تا آخر.

به نظر من این حدیث شریف در این‌که دارد بیان قضای اسلامی را بیان می‌کند بسیار موقف است و سنگینی بحث حضرت دادرسی عادلانه است. اگر یادتان باشد ما یک حرفی داشتیم که اصلاً خود سرعت کار را هم ما می‌پریم در دادرسی عادلانه. یعنی این دادرسی عادلانه هم از نظر محتوا باید عادلانه باشد که دیدید چند جای این حدیث. هم در فرآیند. وگرنه یک دادرسی باشد که عادلانه باشد، ولی 20 سال طول بکشد، 30 سال طول بکشد. این اصلاً وقتی می‌شود که طرف خسته شده است. لذا همین بود که وقتی حکم روشن شد سریع هم این بود که ختم شبهه.

از این حدیث تمام این مطالب در می‌آید. بحث تجدید نظر، جوازش، عدمش بررسی شد. دیگر به اندازه کافی دو طرف هم... بعید می‌دانم جایی به این وسعت در کتاب‌ها پیدا کنید. هم فقه، هم حقوق، هم حدیث، این را شما مقایسه کنید با یک خط آقای خوبی که چقدر ناقص بود. دوست دارم من همین جا گلایه کنم از این نوع پژوهش، با این عجله. نه بلا خلاف بود نه بلا اشکال. رفتیم سراغ کلمات، اقوال، بعد ادله، سنن، روایات، ادله همین چیزهایی که به اسم مصلحت گفتند، همه را بررسی کردیم. ما نرسیدیم که تجدید نظر امری باشد غیر مشروع. چنان‌که فضای دنیا هم اگر مطالعه داشته باشید هر چه آمده جلو رفته به سوی تجدید نظر که یک روز بعضی قوانینش را از بعضی از میثاق‌های بین المللی هم برایتان خواندیم که برگه را داریم.

پس می‌شود امری معقول یعنی از نظر عقلی، مشروع یعنی شرعی، عقلایی یعنی از نظر جهانی. منتها... این منتها مهم است، باید مدیریت شود. چون خیلی وقت‌ها یک تعین خوب اگر مدیریت نشود به یک آسیب تبدیل می‌شود. باید اگر تجدید نظر را پذیرفتیم نترسیم. بگویم در این سی یا چهل سال واقعاً فقهای ما، حوزه‌ها کج دار و مریز... البتّه قانون‌گذار پذیرفته است ولی خوب مثل یک استخوان لای زخم همیشه این‌طور بوده است. ولی الآن به نظر ما نه، راحت می‌شود پذیرفت. مثلاً تجدید نظر را اگر پذیرفتیم نه به قیمت اطاله دادرسی، نه به قیمت شلوغی دادگاه‌ها و معطل شدن. بالاخره وقتی شما یک دادگاه را می‌توانستید بدوی اش کنید تجدید نظرش می‌کنید یک پرونده‌تان در نوبت می‌ماند. وگرنه اگر هر دو بدوی بود، که دیگر اصلاً کلمه بدوی هم نداشتیم، اگر تجدید نظر نداشته باشیم دیگر بدوی نداریم، همه می‌شود دادگاه‌های اول و آخر. یک پرونده می‌افتد به جریان.

یعنی می‌خواهم عرض کنم ما نباید یک جهت را در نظر بگیریم و یک جهت را غافل شویم. نمی‌خواهم بگویم هیچ تراحمی نمی‌شود، ولی نباید یک طور باشد که ما یک جهت را در نظر بگیریم، مثلاً ثمرات تجدید نظر را. اما از آسیب‌هایش غافل شویم، یا آسیب‌هایش را قانون‌گذار ما پر رنگ کند، یک دفعه دستور بدهد که تجدید نظر ممنوع است. من می‌خواهم از بحث مدیریت آرام آرام جلو بروم. تجدید نظر از یک مطلبی است تابع اقتضائات. به این معنا که ممکن است در یک مقطعی منع قانونی پیدا کند، در یک مقطعی الزام پیدا کند. یعنی تا این حد در کشاکش می‌تواند باشد. مثلاً حاکمی دید که الآن تجدید نظر واقعاً دارد موجب اطاله‌ی دادرسی می‌شود، مثلاً برای دو سال، سه سال، چهار سال دادگاه‌های تجدید نظر را تبدیل کند به دادگاه‌های بدوی تا یک مقدار پرونده‌ها کم شود، مردم در صف پرونده‌ها معطل نشوند، دوباره تجدید نظر را مطرح کند یا مثلاً از نظر کیفیت، از نظر عدد تجدید نظر را بگوید فقط یک بار. چون بحث هست. شما پذیرفتید؟ چند بار؟ یک بار، دو بار. ما دنبال اصل جوازش بودیم مقابل بزرگواری که می‌گفت اصلاً جایز نیست. اما دیگر کیفیت‌هایش... این‌ها شیوه‌های اجرایی است. حتی جالب است بدانید، ممکن است در بعضی از شاخه‌ها تجدید باشد، در بعضی نباشد یا نسبت به بعضی پرونده‌ها سه مرحله باشد که هست. گاهی وقت‌ها بدوی می‌گوید، تجدید نظر هم حکم می‌کند مثلاً دیوان عالی کشور که در واقع می‌شود دوبار تجدید نظر. ببینید مهم این است که ما... یک چیزی می‌گفتم که ما احکام ثابت شرعی را با متغیّرات و با شیوه‌های اجرایی اشتباه نگیریم. تجدید نظر

این که اصلش جایز است یا نه، این یک حکم شرعی است. مثل آقای خوبی که زیر بار نمی‌رود، می‌گوید حکم الهی این است که ممنوع است. دیگران قبول کردند. اما این که حالا شکل‌های چطور باشد، چند بار باشد، به چه شکلی اجرا شود، گاهی باشد اگر مصلحت بود، گاهی نباشد؛ این‌ها می‌شود چه چیزی؟ شیوه‌های اجرایی.

شاید حدود 20 سال قبل بود، وقتی کار می‌کردیم در مرکز تحقیقات قوه قضاییه، اولش هم از این‌جا شروع شد، بحث مهمی است که ذیل قانون مجازات 367 که قانون گذار می‌گوید آرش، جاهایی که دیه است دیه، جاهایی که دیه نیست آرش. از کرامات قانون‌گذار ما در آن دوره این است که نگفته است آرش را چه کسی تعیین کند. در متون فقهی آمده که اگر بخواهیم آرش تعیین کنیم مثلاً فرض کنید زده به یک یک جایی که شارع دیه‌اش را تعیین نکرده است. علمای ما حتی مثلاً تحریر الوسیله امام خمینی تا این زمان حتی شروح بعد مانند آقای فاضل که شرح تحریر دارند. این‌ها می‌گویند ما برای تعیین آرش... دیه را که خود شارع تعیین کرده است، اما آرش را چطور؟ می‌گویند ما این آدم را فرض می‌کنیم عبد. بعد یک قیمتی مثلاً می‌گوییم اگر این عبد باشد چقدر قیمت دارد، اما حالا با این عیبی که در صورتش پیدا شده است چند؟ مثلاً می‌گویند این خانم با این عیبی که در صورتش پیدا شده است یک دهم قیمتش آمده پایین، بعد می‌رویم سراغ دیه‌اش، دیه حر، به همان نسبت تعیین عرش می‌کنیم.

ببینید هر کسی بخواند اولین سؤال که پیش می‌آید این است که حالا چه کار کنیم؟ حالا یک زمانی عبد و غلام بود، الان که نیست، در ایران چه کار کنیم. من شروع کردم کلمات را گشتن، دیدم یکی از آقایان که اشکال را مطرح کرده است شارح تحریر الوسیله است گفته نه مشکلی نیست. چون بعضی از کشورها هنوز هم غلام دارند. حالا بعضی کشورها غلام دارند، گاهی من شوخی می‌کردم که حالا گینه بیسائو داشته باشد، آیا می‌شود این را به عنوان یک قانون جعل کرد. حالا ما نمی‌دانیم دارند، ندارند. رفتم سراغ ادله.

جالب است، دیدم اصلاً این بحث‌ها در روایات ما نیست. صحیح عبدالله بن سنان می‌گوید دو تا کارشناس تعیین کن. همین کاری که الان در دنیا هم می‌کنند. بالاخره یک ضوابطی هم گذاشتند. بعد رفتند دنبال این که ببیند این از کجا آمده در فقه ما. این که منشأ روایی ندارد عبد انگاری و کنیز انگاری. روایت که ندارد. این از کجا آمده در فقه ما؟ رفتم دنبالش. هر کدامش هم یک هفته وقت برده است. دیدم این یک رویه اجرایی بوده است برای اهل تسنن. در زمانی که غلام و کنیز و این‌ها در بازارهای اسلامی مانند هندوانه و خربزه بوده است.

یعنی خیلی راحت، مثلاً بازار برده فروشان بعضی‌ها برده می‌آوردند و می‌فروختند و خیلی هم قیمت داشته است. مثلاً زن چه قیمتی؟ مرد چه قیمتی؟ مثل جنس، مثل سایر اجناس که قیمت داشته است، غلام هم داشته است. اهل تسنن فکر کردند چه کار کنند آرش را تعیین کنند؟ گفتند این راه و اتفاقاً اگر بازار عبد و کنیز باشد قشنگ‌ترین راه همین است. حالا نمی‌دانم چه کسی به ذهنش خورده است قابل تحسین است، حالا هر کسی می‌خواهد باشد، شیعه یا سنی، قابل تحسین است. چون می‌دانید که وقتی یک انسان حرّی یک خانمی صورتش مشکل پیدا کرد، یک کسی دیه نداد ما چه کار کنیم.

می‌گوییم این خانم کنیز، بلافاصله دستش را می‌گیریم می‌بریم کجا؟ در بازار. مثل صراف دلار و دینار وجود داشته است. راحت می‌گوید این خانم اگر کنیز بود صد دینار. می‌گوییم با این عیب صورتش؟ می‌گوید 90 دینار. می‌گوییم بسیار خوب ولی این خانم حرّ است، این خانم کنیز نیست. یک دهم شد. دیه خانم چقدر است در اسلام؟ 500 دینار. یک دهمش چقدر می‌شود؟ 50 دینار. به آن کسی که این خانم را زده است یا صورتش را معیوب کرده است می‌گوییم شما باید 50 دینار به این خانم بدهید. چه راهی قشنگ‌تر از این.

اما ببینید دوستان، این شیوه اجرایی است. یعنی حتی با روایت عبد الله بن سنان هم منافات ندارد. این است که من می‌خواهم سفارش کنم از آن زمان این دریچه در ذهن ما باز شد که جاهایی که ائمه یا احکام شرعی به عنوان شیوه‌ی اجرایی است که قهراً تابع اقتضائات زمان و مکان است، خیلی تفاوت دارد. با آن‌جایی که نه واقعاً یک حکم الهی است. این که ما مثلاً اگر چشم کسی آسیب دیده است، ولی کور نشده است، نابینا نشده است، دیه باید بدهد یا مساحت انگاری این حکم ثابت شرعی است. اما چطور مساحت انگاری کنیم این دیگر شیوه اجرایی است. در روایت امام می‌گویند چشمش را ببندد، آن چشمش را باز کند،

چهار طرف را نگاه کند، بعد اندازه‌گیری کنید، چقدر هم قشنگ، یعنی غیر از امیر المؤمنین هم این کارها بر نمی‌آید. اما الآن که دیگر دستگاه‌ها آمده است و می‌تواند قشنگ ارزیابی کند نیازی به این راه‌ها نیست. بلکه بتوانیم بگوییم آن راه‌ها دیگر درست نیست. این برای وقتی بود که این دستگاه دیگر وجود نداشت.

ببینید می‌خواهم عرض کنم این بحث شیوه‌ی اجرایی با احکام ثابت، إن شاء الله این کتاب روش شناسی بیاید من این بحث را با مثال‌هایش می‌آورم. البته نه مفصل به آن معنا. خودش یک پایان نامه است. یعنی اگر یکی از دوستان این را بردارد، بحث همین نصوص مبین احکام ثابت و شیوه‌های -نه احکام متغیر- شیوه‌های اجرایی باشد که تا الآن ظاهراً پایان نامه ندارد. یک مقاله خوبی، یک پایان نامه‌ای، بعد این مثال‌ها را جمع کند و ضوابطش را در بیاورد واقعاً خدمت به دانش فقه است. ما می‌خواهیم بگوییم اصل تجدید نظر امر شرعی اما شیوه‌های اجرایش همیشگی باشد، بعضی وقت‌ها نباشد، بعضی وقت‌ها باشد. بعضی وقت‌ها قانونی کنند، بعضی وقت‌ها منع کنند. این‌ها شیوه‌های اجرایی است.

لذا از آثار این حرف می‌دانید چیست؟ این است که جناب تجدید نظر نهاد جایگزین دارد. مثلاً چه چیزی؟ من سه تا جایگزین می‌گویم؛ یکی تخصصی کردن است. مگر تجدید نظر برای چه بود؟ برای بالا رفتن ضریب اطمینان بود. یکی از فلسفه‌هایش این است. حضرت امیر هم که می‌گویند «ثم أكثر تعاهد قضائه» قسم به خود حضرت که حضرت برای چه می‌گویند این را؟ برای اطمینان که احیاناً قاضی سوء استفاده نکند. یک شکلش این است که می‌شود تخصصی کرد. یعنی مثلاً قاضی ما فرض کنید مخصوص پرونده خانواده باشد. مخصوص امور جنایی باشد. حالا جناییش هم تازه مختلف است. خود تخصصی کردن می‌تواند به جای تجدید نظر. یکی مشاور امین. یعنی اگر دادگاه‌های بدوی حتی قاضی‌اش هم یک نفر باشد، اما مشاورانی امین کنار قاضی باشند. یک مشاور خانواده، یک مشاور امور جنایی، یک مشاور امور تربیتی. این‌ها را بگذارند کنار قاضی که احیاناً قاضی را تربیت کند و دیگر ما نیاز به تجدید نظر پیدا نکنیم. شیوه اجرایی است. راه سوم قضاوت شورایی است. قضاوت دیوانی. چون یک وقت می‌گوییم بدوی و تجدید نظر یعنی دو مرحله، یک دفعه کسی که بنا است بعداً تجدید نظر کند بیاوریم کنار قاضی بدوی. اما این مشروط بر این است که بحث بعدی‌مان برسیم به این‌که قضاوت شورایی است. إن شاء الله بحث بعدی ما همین است. به نظر من امروز از بحث‌هایی بود که راه گشا بود مخصوصاً راه‌های مختلف می‌تواند...

الحمد لله رب العالمین.